

نیروهای کار

جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰ تا به امروز

بورلی جی. سیلور

ترجمه: عباس منصوران

تبلیغاتی به نام «عصر پسابازار» و «رویای آمریکایی»، یاوه‌گویی‌های مبلغین سرمایه بیش نمی‌باشد؛

۴- کتاب «نیروهای کار»، هم‌راه با خوانایی دیدگاه پولانی در این جا و آن جا، اما بر درستی دیدگاه مارکس پافشاری دارد، تضاد کار و سرمایه را همواره آشتی‌ناپذیر می‌بیند و فرار سرمایه را از جایگاه‌هایی که در آن جا نیروی کار قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی دارد و خاموش نیست، گریزناپذیر می‌داند.

هدف نویسنده از نگارش این کتاب، جست‌وجو برای پاسخ به این دو پرسش است - پرسش‌هایی که دغدغه‌ی سرمایه و نیز فعالین کارگری - سوسیالیستی می‌باشد:

• نخست آن که «آیا روندهای کنونی جهانی‌سازی سرمایه به مثابه بازار واحد جهانی، به یک ناتوانی بی‌سابقه‌ی نیروی کار و جنبش‌های کارگری انجامیده است؟»

• دوم آن که «آیا جهانی‌سازی در حال بازآفرینی شرایط عینی مناسب برای پیدایش یک انترناسیونالیسم کارگری نیرومند است؟»

گفتمان درباره‌ی حال و آینده‌ی جنبش‌های کارگری، درون‌مایه و پرداخت کتاب پیش روی را سازمان می‌دهد. لازم به یادآوری است، که این کتاب تاکنون به زبان‌های آلمانی، کره‌ای، فرانسوی، اسپانیولی، چینی، ترکی، پرتغالی، صربو کروآتی، ... منتشر شده است. متن اصلی کتاب در برگیرنده‌ی ۲۴۰ صفحه می‌باشد، که نشر فارسی آن ۴۶۰ صفحه افزون شده است. از آن جا که برای خواننده‌ی فارسی زبان، بسیاری از ترم‌ها و واژه‌ها و تعریف‌ها، ناآشنا به نظر می‌رسیدند، از این روی، توضیح آن‌ها در پانویس نزدیک به صد صفحه را در بر گرفت.

در بخشی از کتاب، نویسنده با توضیح پیرامون مسأله‌ی «بحران جنبش‌های کارگری و مطالعات کارگری» می‌آغازد. به نظر بورلی سیلور، آریستاید زولبرگ (Aristide Zolberg) در شمار چنین افرادی است. استدلال زولبرگ چنین است:

«دگرگونی‌های اخیر سده‌ی بیستم، سبب ناپدید شدن فورماسیون اجتماعی مشخصی که آن را "طبقه‌ی کارگر" می‌نامیم، گردیده است. کارگران، که دست‌یابی به "حقوق کارگری" را وام‌دار مبارزات آن‌ها هستیم،

بورلی جی. سیلور (Beverly J. Silver)، استاد جامعه‌شناسی دانش‌گاه جانز هاپکینز، نویسنده‌ی کتاب، زمانی که هنوز دختری جوان بود، در برهه‌ای از مبارزات پُر شور طبقه‌ی کارگر پرورش یافت. وی در «اتحادیه‌ی متحد کارگران کشاورزی» و «کارزار هم‌بستگی با شیلی» چالش‌گر بود. سیلور به عنوان پژوهش‌گر، اکنون با کاربرد روش پژوهش جهانی - تاریخی، بررسی‌های خویش را پیرامون مسایل توسعه، کار، تضادهای اجتماعی و جنگ، تمرکز داده است. وی دوره‌های نظریه‌ی اجتماعی، توسعه، جامعه‌شناسی کارگری و سیاسی را در دانش‌گاه جانز هاپکینز آموزش می‌دهد و با گروه پژوهش‌گران پیرامون نیروی کار در نظام جهانی هم‌کاری دارد. سیلور به هم‌راهی حیوانی آریگی، کتاب پُر آوازه‌ی «هرج و مرج و حاکمیت در نظم نوین جهانی»، (۱۹۹۹)، را نگاشته است. سیلور، تاکنون دو بار جایزه‌ی مشهور PEWS بخش انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (۱) را از آن خود ساخته است. پژوهش سیلور با استفاده از روش‌مندی و ارزیابی جهانی - تاریخی و مقایسه‌ی روند گسترش تضادهای اجتماعی و کارگری، ویژگی دارد. کار وی در شبکه‌ی گسترده‌ی زمانی و مکانی، چشم‌انداز نوینی از مسایل اجتماعی را پیش روی می‌گشاید؛ با این هدف که الگوی پیدایش و بروز دوباره، تکامل و «نوآوری واقعی» روندهای جهانی‌سازی کنونی را آشکار سازد.

انگیزه‌ی برگردان و نشر این کتاب

۱- سرشت پژوهشی، مستند بودگی و روش‌مندی دیالکتیکی کتاب؛

۲- پس از کتاب پژوهشی «شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان»، نوشته‌ی فردریش انگلس، در سال ۱۸۴۴، که بر مبنای صنایع سده‌ی نوزدهم جمع‌بندی شده است، این نخستین باری است که صنایع بافندگی و خودروسازی سده‌ی بیست میلادی و صنایع خدماتی و اصلی آغاز سده‌ی بیست و یک در گستره‌ی جهانی بررسی می‌شود؛

۳- پژوهش‌گران گروه سیلور، با این کتاب به نظریه‌پردازان و مبلغین نظریه‌ی «پایان کار» و «زوال نیروی کار جهانی»، نشان می‌دهند که به راستی پایان کار - به دریافت کالایی آن - با پایان‌یابی سرمایه‌داری رقم می‌خورد. برهه‌ی بازار آزاد و تهاجم گلوبالیزاسیون است، اما «عصر طلایی» برای سرمایه نیست و



در "جامعه‌ی پسا صنعتی" امروزی به طور شتابنده‌ای در مسیر نابودی قرار گرفته و بقایای نوع رو به انقراضی را تشکیل می‌دهند. مانوئل کاستلز نیز با زولبرگ هم نظر است، که: «آغاز "عصر اطلاعات"، نقش کار و اقتدار دولت چنان دگرگون شده که "توانایی جنبش‌های کارگری به سان یک سرچشمه‌ی مهم برای انسجام اجتماعی و بازتابنده‌ی خواست‌های کارگری"، کم‌توان گشته است.» استدلال این ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری را می‌توان این گونه فرموله آورد: "عصر اطلاعات"، نقش کار و اقتدار حکومت را ناتوان گردانیده و از همین روی، جنبش‌های کارگری نقش چندانی در چالش‌ها و روندهای کنونی جهانی ندارند.

«مسابقه تا آخر خط»

نویسنده‌ی کتاب، اما باوری مخالف این نظرات دارد. او چگونگی ایجاد مداوم نیروهای کار نوین را بررسی می‌کند و در توضیح «حال و آینده‌ی جنبش‌های کارگری» و نیز در پاسخ به پرسش «مسابقه تا آخر خط» بر آن است، که:

«شرح کلی بحران جنبش کارگری بر پایه‌ی توان تحرک عظیم سرمایه‌ی تولیدی در اواخر سده‌ی بیستم استوار است، که بازار کار واحدی را آفریده و در آن، همه‌ی کارگران جهان ناچار به رقابت با یکدیگر هستند.» فشار رقابتی وارده بر «توده‌ی عظیمی از کارگران سازمان نیافته» از سوی سرمایه‌داران از آن روی شدت می‌یابد، که از پس «جنبش بین‌المللی کارگری» برآیند. در نتیجه، قدرت چانه‌زنی کارگران از لحاظ مزد و شرایط کار کاهش یافته و در گستره‌ی جهانی «مسابقه تا آخر خط» آغاز شده است... این روند، بر نقش دگرگون‌سازی‌های اخیر در سازمان تولید و فرآیند نیروی کار پافشاری دارد. این دگرگون‌سازی‌ها، به شدت و با گستردگی، پایه‌ی سنتی قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی کارگران را سست کرده است.

سیلور، در پاسخ به این پرسش و بررسی این دیدگاه‌ها به گزارش‌ها و فاکت‌های معتبری اشاره دارد. وی از جمله به گزارشی از کنفرانس سازمان ملل متحد درباره‌ی تجارت و توسعه (UNCTAD) اشاره می‌کند. به نوشته‌ی سیلور، این گزارش نشان می‌دهد، که: «جریان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (FDI) در کشورهای شمالی (کشورهای دارای مزد بالا) هم‌چنان شتابنده ادامه دارد. بنابراین، در سال ۱۹۹۹ بیش از هفتاد و پنج درصد از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در کشورهای پُر درآمد سرازیر شد. رقم ۲۷۶ میلیارد دلار جریان سرمایه‌گذاری به داخل ایالات متحده آمریکا به تنهایی فراتر از مجموع کل ۲۲۶ میلیارد دلاری است که به آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا و اروپای شرقی و مرکزی وارد می‌شود.»

واقعیت‌های موجود نشان می‌دهند، که در پی جا به جایی‌های تولید و سرمایه و روی هم رفته، ره‌یافت‌های سرمایه، نیروی کار نوینی در سراسر جهان آفریده شده است.

سیلور نشان می‌دهد، که: «معجزه‌های اقتصادی نیروی کار ارزان دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ - در گستره‌ای از اسپانیا و برزیل تا آفریقای جنوبی و کره جنوبی - هر کدام به گونه‌ی راه‌بردی، طبقه‌ی کارگر نوینی را آفریده که به نوبه‌ی خود جنبش کارگری نیرومندی را در پیامد گسترش صنایع با تولید انبوه، به بار آورده است. این جنبش‌های کارگری نه تنها در افزایش دست‌مزد و بهبود شرایط کار دستاورد داشته‌اند، بلکه در گسترش دموکراسی‌های اواخر سده‌ی بیستم نیز "نقش" کلیدی داشته‌اند.»

شیوه‌ی تولید «درست سر وقت» (Just In Time) (۲)، هر چند در سودافزایی سرمایه و شدت بخشی بهره‌کشی از نیروی کار، ژاپن را به ویژه در صنعت خودروسازی به یکی از نیرومندترین تولیدکنندگان خودروی جهان رسانید، اما همین شیوه‌ی تولید «در عمل آسیب‌پذیری سرمایه را در گسست‌ها و چندبخشی شدن روند تولید افزایش می‌دهد. و از این روی، توان آن را دارد که قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی کارگران را بر پایه‌ی چالش‌های مستقیم در محل تولید، افزایش دهد.»

یکی از پرسش‌های کانونی کتاب، این پرسش‌های بخش و کلیدی مبارزه‌ی طبقاتی، از سال‌های بنیان‌گذاری انترناسیونال نخست کارگری به وسیله‌ی مارکس و انگلس در سال ۱۸۶۴ تا اکنون است.

دغدغه‌ی دیگر نویسنده‌ی کتاب، نیروهای کار و... بررسی این پرسش تاریخی - جهانی طبقه‌ی کارگر است: آیا برآمد انترناسیونال کارگری دیگری را در آینده در پیش روی خواهیم داشت؟

یک انترناسیونالیسم نوین کارگری؟

کتاب «نیروهای کار»، به ویژه در بخش پایانی کتاب - بخش پنجم - نشان می‌دهد در برهه‌ی کنونی، با «جهانی‌سازی تولید»، «گرایش‌های قطب‌بندی شده که پیش‌تر در درون کشورها عمل می‌کرد، اکنون بین کشورها، [فرامرزا] عمل می‌کنند» و از سوی دیگر «شکاف شمال جنوب روز به روز بیش‌تر از اعتبار می‌افتد.» و این واقعیت‌ها بیان‌گر آن هستند، که «در گستره‌ی جهانی، طبقه‌ی کارگر واحد و همگنی با شرایط یک‌سان (و ناگوار) کار و زندگی در جریان شکل‌گیری است...»

«این روند فرامرزی و فراملی، در شرایط کنونی «موجب تقسیم شتابنده‌ی جهان به بورژوازی جهانی (طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی) و پرولتاریای جهانی» می‌باشد. این طبقه‌ی سرمایه‌دار فرامرزی، بیش از پیش به منافع خود آگاه است و با عقلانیت سرمایه‌دارانه و با تمامی امکان‌های در اختیار، در جهت آگاهی به منافع خویش به عنوان هم «طبقه‌ای در خود و نیز طبقه‌ای برای خود... در حال پیش‌روی به سوی پروژه‌ی طبقاتی جهانی‌سازی سرمایه‌داری می‌باشد.» جهانی‌سازی کنونی، در حالی که «طبقه‌ی کارگر فراملی»، گرفتار از خودبیگانگی به سان (نه هنوز به سان «طبقه‌ای برای خود»)، بلکه «طبقه‌ای در خود» به سر می‌برد، شرایط را برای انترناسیونالیسم کارگری پی می‌ریزد.» نویسنده‌ی کتاب، تظاهرات علیه سازمان جهانی تجارت (WTO)، که در نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل آغاز شد، را به سان نخستین نشانه‌های پیدایش انترناسیونالیسم نوین کارگری می‌نگرد. و برهان می‌آورد، که: «جهانی‌سازی تولید صنعتی، روند متناقضی داشته است. به این بیان که هم‌زمان در شرایط مادی طبقات کارگر در مناطق جغرافیایی پراکنده، هم عناصر هم‌گرا (convergence) و هم عناصر واگرا (divergence) را ایجاد کرده است.»

این کارکردها، برآمده از قدرت چانه‌زنی طبقه‌ی کارگر، شامل نکات زیر هستند:

- قدرت سازمانی یا تشکیلاتی؛

- قدرت ساختاری؛

• قدرت تشکیلاتی در برگیرنده‌ی شکل‌گیری نیروهای گوناگونی است، که از سازمان‌های جمعی کارگران (تحداده‌های کارگری و احزاب سیاسی) شکل می‌گیرد.

• نیروی ساختاری در بردارنده‌ی قدرتی است، که از موقعیت کارگران در سیستم اقتصادی به دست می‌آید. قدرت «ساختاری»،

نرمش ناپذیری) نیروی کار، هر آینه با پیدایش و گشایش بازار کار، از پیش آشکار شده است. نیروی کار، زمین و پول، همگی عوامل ضروری تولید می‌باشند، اما کالاهای واقعی نیستند، زیرا که یا به هیچ روی، تولید نشده‌اند (زمین)، یا به دلایلی غیر از فروش در بازار، تولید شده‌اند (نیروی کار و پول).

«نیروی کار و زمین، هم‌چون خود انسان‌ها، چیزی نیستند جز بخشی از جوامع و طبیعت پیرامون‌شان که در آن هستی می‌یابند. گنجاندن آن‌ها در مکانیسم بازار، به معنای آن است که ذات جامعه را زیر مجموعه‌ای از مجموعه‌ی قوانین بازار بسازند.»

سیلور، از کتاب «کاپیتال» و «مانیفست حزب کمونیست»، بیان می‌آورد تا این مفهوم را بازتعریف کند: نیروی کار، سرمایه‌ی زنده است و زمین و ابزار کار، سرمایه‌ی تولیدی و سرمایه‌ی بی جان.

بنابراین، از دید پولانی، گسترش و پیچیدگی بازارهای بی نظم و نابسامان برای نیروی کار و دیگر کالاهای مجازی، به گونه‌ای گریزناپذیر منجر به برانگیختن جنبشی مخالف می‌شود، که پولانی آن را «جنبش‌های هم‌راه» یا «جنبش هم‌زاد» می‌نامد.

به برداشت سیلور، غیرکالایی کردن نسبی نیروی کار با «هر نوع گسترش یا ژرفایابی بازار کار، با انواع ساز و کارها از جمله قوانین اجتماعی، مقررات کار، بیمه‌ی بیکاری و اتحادیه‌های کارگری، تقویت می‌شود.» با گسترش یابی بازار کار، شرایطی فراهم می‌آید تا «بازار، آن عامل تولیدی را که نیروی کار نامیده می‌شود» به نظم آورده و زیر فشار بگذارد. اما این غیرکالایی کردن (decommodification) نسبی نیروی کار، فقط در جامعه‌ای می‌تواند یک راه‌حل پایدار باشد که سودجویی را پیرو تامین معاش سازد؛ یا به بیان دیگر، برآوردن نیاز زیست کارگران را در درجه‌ی نخست اهمیت قرار دهد.

پیروی سود سرمایه از معیشت کارگران، در مناسبات طبقاتی سرمایه، ناشدنی است. سیلور با دیدن این واقعیت، با مشروط ساختن این دگرگونی، نشان می‌دهد که دچار توهم نیست؛ در آن جا که می‌نویسد: «فقط در جامعه‌ای می‌تواند، که سودجویی را پیرو تامین معاش سازد.»

در این جاست، که گزاره‌ی پولانی به میدان می‌آید. بنا به تحلیل پولانی، گسترش بازار خودسامان به نوبه‌ی خود برانگیزاننده خیزش و مقاومت کارگران است؛ زیرا که تا اندازه‌ی زیادی، گسترش بازار، قراردادهای اجتماعی تصویب شده و پذیرفته شده‌ی تامین حق معاش را ملغی می‌سازد. و همیشه و همواره، قانون استبدادی سرمایه، سود را به خدایی معیشت کارگران می‌نشانند: «پروژه‌ی بازار خودسامان جهانی، پروژه‌ای در "ناکجا آباد" اتوپایی و بی دوام است. به بیان دیگر، پروژه‌ای است که به ناگزیر چنان هرج و مرج عظیمی می‌آفریند، که بدون در نظر گرفتن این که اعتراض‌ها از پایین موثر افتند یا نه، ناگزیر است که از بالا تغییراتی ایجاد کند.»

در لابلای برهان‌ها، در می‌یابیم که هم‌راه با خوانایی دیدگاه پولانی در این جا و آن جا، نویسنده بر درستی دیدگاه مارکس پافشاری دارد، تضاد کار و سرمایه را آشتی‌ناپذیر می‌بیند و فرار سرمایه را از جایگاه‌هایی که در آن جا نیروی کار قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی دارد و خاموش نیست، گریز ناپذیر می‌داند. از همین روی، می‌نویسد: «همواره شاهد بازتولید طبقه‌ی کارگر نوینی هستیم.»

او چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین، به جای آن که شاهد جنبشی



خود را در قدرت چانه‌زنی در بازار کار نشان می‌دهد و آن قدرتی است، که «به طور مستقیم از یک بازار کار فشرده به دست می‌آید.»

نویسنده، موازی با بررسی قدرت چانه‌زنی کارگران در محل کار و نیز در بازار کار، و رابطه‌ی این قدرت‌ها با قدرت سازمان‌یافتگی و ساختاری به شکل‌ها و دینامیسم‌های بروز اعتراض‌های کارگران، بنا به دو دیدگاه مارکس و کارل پولانی (۳) می‌پردازد.

با این اشاره، که «هر یک از این دیدگاه‌های با مبانی متفاوت تئوریک، اما در پیوند با یک‌دیگر، به تکامل جهانی - تاریخی جنبش‌های کارگری می‌نگرند. هر دو اما با شیوه‌های ناهم‌اند، بر این دیدگاه هستند که نیروی کار "کالایی مجازی" بوده و هر کوششی که بخواهد انسان‌ها را "همانند دیگر" کالاها انگارد، به ضرورت با مقاومت و اعتراضی شدید روبرو خواهد شد.»

نویسنده، دیدگاه مارکس در این باره را چنین فرموله می‌کند: «تئوری مارکس، بر سرشت مرحله‌ای بودن تغییرات در مقاومت کارگری، که به سرمایه‌داری از نظر تاریخی ویژگی بخشیده است، تاکید دارد.»

به بیان سیلور: «از نظر مارکس، ماهیت مجازی کالای نیروی کار، خود را در "پوشش مناسبات تولید آشکار می‌گرداند. مارکس در «کاپیتال»، کتاب نخست، می‌نویسد: که در بازار کار "آزادی، برابری، مالکیت و بتنام" (۴) فرمان می‌راند. بنابراین، نیروی کار، آزادانه در برابر دست‌مزدی معادل ارزش کامل آن (یعنی هزینه‌ی بازتولید آن) مبادله می‌شود. خریدار نیروی کار اما فوراً درمی‌یابد، که این کالا هم‌چون دیگر کالاها نیست، بلکه تجسم وجود انسانی‌هایی می‌باشد که اگر درازمدت‌تر، شدیدتر و یا تندتر از اندازه‌ی معمول به کار گرفته شود، به اعتراض و ایستادگی برخوانند خاست. به این ترتیب، در رابطه‌ی کار - سرمایه، در نقطه‌ی تولید، مبارزه به صورت روال [روتین] در می‌آید و در تئوری تعریف می‌شود.»

به نظر نویسنده، و بنا به تحلیل مارکس، سرمایه‌داری هم‌زمان هم به وجود آورنده فقر و فلاکت گسترده‌ی توده‌ها و هم آفریننده‌ی نیروی روزافزون پرولتاریا می‌باشد.

تئوری پولانی

این تئوری بر ماهیت نوسانی (پاندولی) سرمایه‌داری پافشاری می‌کند. به نوشته‌ی سیلور: «از دید پولانی، سرشت مجازی (و از این رو،

"تاریخ گذشته" یا "رو به زوال" باشیم، نشانه‌های آغازین شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر نوین و هم‌چنین مقاومت‌های "واکنشی شدید" این طبقه که گمان می‌بردند در حال "نابودی" است را در برابر دیدگان خود می‌بینیم. وظیفه‌ی کلیدی ما این است، که به شناسایی واکنش‌های در حال شکل‌گیری از پایین در برابر هر دو سوی گسترش سرمایه‌داری، یعنی سازندگی / نابودی، بپردازیم.

مرزکشی‌ها و تناقض‌های مکانی سرمایه‌داری تاریخی

نویسنده در این بخش، به تناقض‌های اساسی در تاریخ سرمایه‌داری می‌پردازد. تصویر این ره یافت‌ها به صورت زیر است: «از یک سوی، گسترش تولید سرمایه‌داری به تقویت نیروی کار گرایش دارد و از همین روی، سرمایه (و دولت‌ها) را پیاپی و همواره با جنبش‌های کارگری نیرومندی رو در روی می‌سازد. امتیازدهی برای کنترل جنبش‌های کارگری به نوبه‌ی خود، به بحران در سوددهی سیستم می‌انجامد. از سوی دیگر، به هدف برقراری دوباره و تثبیت سودها، از سوی سرمایه (و دولت‌ها) تلاش‌هایی به کار برده می‌شود که به انحلال قراردادهای اجتماعی موجود و در نتیجه به تشدید کالاشدگی نیروی کار می‌انجامد، که این خود سبب بالا گرفتن بحران‌های مشروعیت و برانگیختن مقاومت‌های واکنشی شدیدی می‌گردد.»

این دو گرایش، یعنی بحران در سودآوری و بحران مشروعیت، بیان‌گر تنش‌های مداوم در تاریخ سرمایه‌داری می‌باشند. چکیده آن که، «راه‌برد مرزکشی، سه شکل درونی هم پیوند با هم به خود گرفته است:

- بخش بخش کردن بازارهای کار، که بیش‌تر از سوی سرمایه‌پی‌گیری می‌شود؛
- محدود کردن حقوق شهروندی، که بیش‌تر از سوی دولت‌ها انجام می‌گیرد؛
- ایجاد هویت‌های طبقاتی جداساز بر پایه‌ی زمینه‌های غیرطبقاتی، که بیش‌تر از جانب خود کارگران صورت می‌گیرد.

یکی از دستاوردهای ارزش‌مند و بزرگ سیلور که به غنای این کتاب انجامید، سازمان‌دهی یک پایگاه آماری از تاریخچه‌ی مبارزات کارگران جهان است. این ذخیره‌ی آماری، پایگاه اطلاعاتی ارزش‌مندی را در اختیار جنبش کارگری و سوسیالیستی قرار می‌دهد تا به تحلیل و بررسی تاریخی طبقه‌ی کارگر و مبارزات و آزمون‌ها و خطاهای طبقه بپردازد.

پایگاه اطلاعاتی گروه جهانی کار (WLG)

این پایگاه دستاورد بیش از ده سال کار و تلاشی است، که در دانشگاه جان‌هاپکینز برای نخستین بار آفریده می‌شود. سیلور پیرامون این دستاورد می‌نویسد: «در این کتاب از داده‌های پایگاه اطلاعاتی گروه جهانی کار، که به ویژه برای نوعی تحلیل جهان‌شمول دینامیک اعتراض‌های کارگری فراهم گشته است، استفاده می‌شود. این پایگاه اطلاعاتی با استفاده از گزارش روزنامه‌ها از اعتراض‌های کارگری (اعتصاب‌ها، تظاهرات، اشغال کارخانه، شورش‌های گرسنگی و مانند این‌ها) در سراسر جهان از سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۸۷۰ به بعد و بر پایه‌ی روش مناسب برآمده از علوم اجتماعی بر پا گشته است. داده‌های اطلاعاتی به دست آمده از این گزارش‌ها، در برگیرنده‌ی ثبت نود و یک‌هزار و نهصد و چهل و هفت مورد (۹۱۹۴۷) اعتراض کارگری

در ۱۶۸ کشور بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۹۶ می‌باشد. در ادامه‌ی این بخش، مرور کوتاهی بر موردهای مربوط به ساختار و استفاده از پایگاه اطلاعاتی گروه جهانی کار خواهیم داشت. دو روزنامه‌ی مهم دو ابر قدرت جهانی، یعنی «تایمز» (لندن) و «نیویورک تایمز»، تکیه کند.»

کارگران جهان در سده‌ی بیستم

فصل دوم کتاب «نیروهای کار»، بر نیروهای محرکه‌ی اعتراض‌های کارگری در گستره‌ی جهانی و جابجایی‌های سرمایه متمرکز است. جا به جایی‌های سرمایه، که گستردگی آوانگارد و پیشاهنگ صنعت اصلی سده‌ی بیستم، در صنعت جهانی خودروسازی، را جلوه‌گر می‌سازد. کشف ره‌یافت‌های سرمایه برای ماندگاری، مهار جنبش کارگری، مبارزه با گرایش کاهش سود، از دستاوردهای درخشان این کتاب است. ره‌یافت‌های ساختاری/تولیدی، ره‌یافت، مکانی، ره‌یافت فن‌آورانه و ره‌یافت مالی، در شمار مهم‌ترین راه‌کارهایی هستند که سرمایه در این روند، به دست سرمایه‌ی جهانی، به پیش می‌برد. ره یافت ساختاری یا تولیدی، در گستره‌ی جهانی، تنها راه‌کارهای سرمایه نیست. «ره‌یافت مکانی» از دیگر ره‌یافت‌های سرمایه می‌باشد. به بیان سیلور، ره‌یافت مکانی «توسط دیوید هاروی بیان‌گر آن است که جا به جایی‌های پیاپی جغرافیایی سرمایه برای ره‌یافت بحران‌های سوددهی [گرایش سیر نزولی سود] و کنترل [نیروی کار]، فقط از راه دسته بندی دوباره‌ی بحران‌ها در زمان و مکان، سعی در رویارویی با این بحران‌ها دارد.

مفهوم «ره‌یافت [فطوط جدید] تولید»

این «تلاش‌های سرمایه‌داران برای افزایش سود و کنترل بر کارگران، که نه تنها با جا به جا شدن به منطقه‌ی جدید جغرافیایی یا دگرگونی فرآیند کار صورت می‌گیرد، بلکه حرکت آن به سوی صنایع و خطوط تولیدی تازه‌ای که کم‌تر در معرض رقابت‌های شدید و دیگر بازدارنده‌ها باشد، انجام می‌پذیرد.»

جدا از ره‌یافت‌های تولیدی / ساختاری، ره‌یافت مکانی، ره‌یافت مالی و نیز ره‌یافت فن‌آورانه از جمله تلاش‌های سرمایه برای مهار جنبش کارگری و بحران سودآوری است. به نوشته‌ی سیلور: «روال آخرین ره‌یافت یعنی ره‌یافت مالی را پیش‌روی می‌گذارد. هرآینه که سرمایه در دوره‌های رقابت‌شدید و گسترش یافته در گریز از فشارهای شدید رقابتی از حوزه‌های موجود تولید، به سوی صنایع نوین و خطوط جدید تولید حرکت می‌کند (همان ره‌یافت تولید)، پس از چندی در دروه‌هایی که رقابت جویی شدید گسترش یافته، به ناچار به خروج کامل از خط تولید و ورود به میدان سرمایه‌ی مالی و بازارهای سهام و بورس‌بازی وارد می‌شود. با استفاده از مفهوم "گسترش‌یابی مالی" از زبان جیووانی آریگی، این راه‌برد را "ره‌یافت مالی" می‌نامیم.»

نویسنده‌ی کتاب، در فصل چهارم نشان می‌دهد، که: «ره‌یافت مالی در گسترش بحران انباشت اضافی در اواخر سده‌ی نوزدهم ساز و کاری کلیدی داشته و بر مسیر اعتراض‌های جهانی کارگران در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم تأثیری به سزا گذاشته است. به همین روال، ره‌یافت مالی پُر حجم‌تری در توسعه‌ی بحران فرآیند در اواخر سده‌ی بیستم، مکانیزم کلیدی داشته و چنان که نشان خواهیم داد، بر روند اعتراض‌های کارگری اواخر سده‌ی بیستم نیز تأثیری سنگین گذارده است.»

هر آن جایی که سرمایه پای می‌گذارد، تضاد را نیز با خود به هم‌راه

می‌برد. نویسنده با برداشت از دیوید هاروی می‌نویسد: «جا به جایی جغرافیایی تولید، یک "ره یافت مکانی" می‌باشد، که بدون آن که قادر به حل همیشگی بحران‌ها باشد، آن‌ها را [فقط] به نوبت دیگری می‌افکند.»

آشناپنداری از مهم‌ترین امواج اعتصاب کارگران خودروسازی

هر ره یافت، بازتولید نیروی نوینی است که در برابر سرمایه قد برمی‌افزاید، مقاومت می‌کند و به اعتراض برمی‌خیزد. هر اعتراض، جلوه‌ای آشنا را به نمایش می‌گذارد. این آشناپنداری از صنعت بافندگی تا خودروسازی و اعتراض‌های هزاره سوم به چشم می‌خورد.

نویسنده‌ی کتاب، نمونه‌ی اعتصاب‌های کارگری در ایالات متحده‌ی آمریکا، برزیل، کره، آفریقای جنوبی و... را مثال می‌آورد.

«آفریقای جنوبی برای سرمایه‌گذاری خارجی یک "معدن طلا" به شمار می‌آید. یکی از جایگاه‌های کمیاب و تازه‌ای است که در آن جا سود سرشار، دشواری‌ها اندک، سرمایه‌ازگزند ملی شدن و ناآرامی‌های سیاسی در امان، نیروی کار ارزان، بازار شکوفا، ارز با نرخ ثابت و قابل تبدیل می‌باشد.»

جنبش کارگری نه تنها جان به در برد، بلکه دولت را ناچار ساخت تا درباره‌ی سیاست سرکوب کارگری بازاندیشی کند. به بیان سیلور، گای سایدمن: «به درستی بر این باور است، که: اعتصاب‌های ۱۹۷۹ در صنعت خودروسازی در کیپ تاون شرقی، برآمدی ناگهانی بود که دولت را وادار ساخت اتحادیه‌های غیرنژادی (nonracial) را قانونی کند. به نظر می‌رسید، که این اعتصاب‌ها که سرآغاز موجی از جنبشی غیرقابل کنترل در بخش صنعت به راه انداخت، تنها زمانی می‌شد از آن جلوگیری کرد که برخی مجاری قانونی اتحادیه‌ای را برای بیان درخواست‌های کارگران باز می‌گشود.»

«قانونی شدن اتحادیه‌های کارگری سیاه در سال ۱۹۷۹، در پی بزرگ‌ترین و دیرپاترین موج اعتصاب در تاریخ آفریقای جنوبی پدیدار شد. پیمان‌های به رسمیت شناخته شده‌ی اتحادیه‌ای، از پنج پیمان در سال ۱۹۷۹ تا نزدیک به چهارصد و سه پیمان در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت. در سال ۱۹۸۵، اتحادیه‌های مستقل کارگری به نام «کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی» با هم متحد شدند، که در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ شتابنده‌ترین جنبش اتحادیه‌ای رشد یابنده در جهان نام گرفت. ... امواج اعتصابی در آفریقای جنوبی، همانند برزیل، قدرت توانمند چانه‌زنی در محل کار این طبقه‌ی کارگر نوین را آشکار ساخت که به گونه‌ای کارا، جایگاه خویش را در بخش پیچیده‌ی فنی کار کشف کرد.»

نویسنده‌ی کتاب، در این جا به این جمع‌بندی می‌رسد، که: «نه تنها همواره مبارزه‌ای برای تعیین درون‌مایه‌ی حقوق طبقه‌ی کارگر در جریان است، بلکه فراتر از آن، این پیکار برای دست‌یابی طبقه‌ی کارگر به آن حقوق نیز جاری می‌باشد.»

به هر روی، به بیان نویسنده: «این که یک بحران جدید مشروعیت/سودآوری چگونه و با چه سرعتی به سرانجام خود برسد، به میزان زیادی به "راه‌بردهای مکانی" بستگی دارد.»

نارسایی نقد فمینیستی

نویسنده‌ی کتاب «نیروهای کار»، نقد فمینیستی را نارسا می‌شمارد و می‌گوید: «در واقع نقد کلیدی فمینیستی به روند اصلی بررسی‌های کارگری، ریشه در ناکامی در شناخت گستردگی و اهمیت این

استراتژی مرکزکشی دارد.»

سیلور در نقد این کاستی، یک نقد کارگری ارائه می‌دهد: «به طور سنتی، توضیح پژوهش‌های کارگری درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر، بر کارگران متخصص و صنعتی اروپای غربی و آمریکا متمرکز بوده است؛ یعنی بر کارگرانی که پیوسته با پرولتریزه شدن و مهارت‌زدایی روبرو می‌باشند و با سازمان یافتگی سیاسی در برابر تهدیدهای نشانه گرفته شده به امور معاش و شرایط کاری‌شان مقاومت کرده‌اند.»

به بیان سیلور، پژوهش‌گران فمینیستی بر این پافشاری کرده‌اند، که: نقش‌آفرینی از جمله در شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر از جمله نژاد (سفید) و جنسیت (مردانه) نقش اساسی دارند. تحلیل فراطبقاتی فمینیستی، کلیشه‌ای و جهان‌شمول فرض شده و به این عوامل ویژگی تاریخی می‌بخشند. سیلور، از همین روی، چنین پیشی را «نامربوط» و نارسا می‌شناسد؛ زیرا «گذاری که در آن‌ها هم جنسیت و هم نژاد... به صورت هویت‌های ساختاری طبقه‌ای در آمده‌اند، نادیده انگاشته می‌شوند. افزون بر آن، روشی که کارگران خود در آن فعالانه هویت‌هایی را شکل داده‌اند که بخش دیگری از کارگران را از حقوق اجتماعی محروم می‌کند، نیز نامرعی می‌شود.»

با این همه، سیلور بر دیدگاه مارکسی نیز خُرده می‌گیرد، که یک سره بر کارایی و حضور هویت‌های جانبی و غیر طبقه‌ای جنسیت و رنگ و نژاد نایده یا ناچیز می‌شمارد: «بررسی‌های کارگری سنتی، در ارتباط با شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر، نگرش مارکسی یعنی نادیده گرفتن یا ناچیز شمردن اهمیت نژاد، قومیت، جنسیت و ملیت را دنبال کرده‌اند. مارکس انتظار داشت که فرایندهای پرولتاریزه شدن در درازای زمان، به گونه‌ای فزاینده، طبقه‌ی کارگر هم‌گونی را با هم‌گرایی در تجربیات، دل‌بستگی‌ها و آگاهی می‌آفریند، که زمینه را برای جنبش‌های متحد کارگری در سطح ملی (و بین‌المللی) فراهم خواهد آورد.»

گفتمان معروف مارکس و انگلس این است، که: «به فرمان سرمایه، همان گونه که در انگلستان، در فرانسه، آمریکا و آلمان نیز، هر گونه نشانی از ویژگی‌های ملی در [پرولتاریا] زدوده می‌شود و تفاوت‌های سنی و جنسیتی دیری است، که دیگر هیچ گونه اعتبار اجتماعی مهمی برای طبقه‌ی کارگر به هم‌راه ندارد. همه‌ی آن‌ها ابزار کار بوده و کاربرد می‌یابند و کاربرد آن‌ها بنا به سن و جنسیت‌شان، کم و بیش قیمت‌هایی دارند. این نتیجه‌گیری‌ها بر پایه‌ی تضاد دو چشم انداز: کار و سرمایه، شکل گرفته‌اند.»

سیلور با بررسی جنبش‌های کارگری برهان می‌آورد، که: «هر آن‌گاه که نیروی کار به سان توده‌ای هم‌بسته و نه با فردیت‌های جدا از هم، با آمادگی قبلی سرمایه، به تهدید گرفته شده، پرولتاریا دست به شورش زده است. کارگران همواره توانسته‌اند با دست‌آویز قرار دادن و یا ایجاد و ترکیب برخی شاخص‌های مهم (سن، جنسیت، رنگ و ویژگی‌های جغرافیایی)، گونه‌ای رفتار ویژه را بر سرمایه تحمیل کنند. پدرسالاری، نژادپرستی و ناسیونالیسم - شوونیسم، به مثابه‌ی پیامد، برای ایجاد یک جنبش جهانی کارگری یک پارچه شده... تا بر بستر این یا آن شکل از ایدئولوژی‌ها و سازمان‌های کارگری موجود، به زیست خود ادامه دهند.»

در آفریقای جنوبی این مرکزکشی یا حذف بخشی از طبقه‌ی کارگر در برابر بخش دیگر را این گونه توضیح می‌دهد: «از نظر محمود ممدانی (۵) آپارتاید آفریقای جنوبی، در یک همانندی موضوعی، تفاوت‌های بسیاری به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۴۸، با پیروزی

ناگهانی حزب ناسیونالیست آفریقای جنوبی، سیاست‌های باثبات‌سازی نیروی کار، ناگهان به کناری نهاده شد. آنان به اخراج انبوه آفریقایی‌ها از شهرها و سیاست اسکان قهرآمیز روی آوردند.»

سیلور می‌افزاید: «بنا به نوشته‌ی ممدانی، در پیامد چنین رویکردی، "کارگران مهاجر آفریقای جنوبی به تسمه نقاله‌های بین مبارز شهری و روستاییان ناراضی" تبدیل شدند. آنان "در دهه‌ی ۱۹۵۰، اشکال مبارزات قهرآمیز شهری را به سکونت‌گاه‌های روستایی برده و انباشتند" و سپس در دهه‌ی ۱۹۶۰، "شعله‌های شورش را از روستاها به شهرها کشانیده" و در خیزش ۱۹۷۶، «سووتو» به اوج خود رساندند. یک دهه پس از وقایع سووتو، دولت آفریقای جنوبی ناچار به عقب‌نشینی شد، یعنی به سوی سیاست‌های باثبات‌سازی نیروی کار بازگشت. این کار به این امید انجام گرفت، که بتواند "بین توده‌های مهاجر و کارگران شهری، دیوار چینی بکشد" و حقوق سازمان‌یابی اتحادیه‌ها را برای کارگران شهری محدودتر سازد، اسکان کارگران شهری را در پیش گیرد و در همان حال "کنترل جریان مهاجرت را سخت‌تر گرداند". این استراتژی مرکزکشی برای ایجاد تمایز بین کارگران مهاجر و کارگران مقیم شهری، به نوبه‌ی خود به جداسازی تنش‌آمیزی انجامید.»

سیلور در این کتاب، به روند پیوند و گسترش اعتراض‌ها و آزمون‌های جنبش کارگری می‌پردازد.

رهیافت فن‌آورانه‌ی پساوردیستی

به نظر نویسنده، «با برآمد جنبش‌های رزمنده‌ی کارگری در دهه‌ی ۱۹۸۰ در صنایع خودروسازی برزیل و کره جنوبی، برای شرکت‌های چندملیتی خودروسازی آشکار بود که جا به جایی جغرافیایی تولید نمی‌تواند برای گرایش نزولی نرخ سود و مهار کارگران، راه‌حلی پایدار و درازمدت باشد. این هشدار، با تهدید رقابتی برآمده از پدیده‌ی موفق شرکت‌های خودروسازی ژاپنی در دهه‌ی ۱۹۸۰ هم‌راه بود. شرکت‌های

آمریکایی و اروپای غربی با پدیده‌ی ژاپنی خودروسازی، ناگزیر شدند برای چاره‌جویی و پاسخ‌گویی به مسأله‌ی مهار نیروی کار و دشواری سودافزایی، به کاربرد فرایندهای مهم نوآوری، یعنی ره‌یافت‌های فن‌آورانه تمرکز یابند. تولید سروقت (JIT)، کار گروهی (تیمی)، چرخه‌های کیفیت‌گرا و پرهیز از ادغام عمودی [نیروی کار در سازمان تولید] و نزدیک شدن به سوی کاربرد سخت و شدید استفاده‌ی گسترده از بازخورهای قراردادهای جانبی با شرکت‌های پیرامونی (SUBCONTRACT) به گونه‌ای گسترده به کار گرفته شد.»

کتاب «نیروی‌های کار» به قانون‌مند سازی چهار بنیان در کارخانه توپوتا می‌پردازد:

۱- تولید باید بی‌کم و کاست باشد؛

۲- تولید باید با درخواست بازار و در یک زمان معین تحویل شود؛

۳- تولید باید هر چه زودتر قابل تحویل باشد؛

۴- تولید با توجه به نسخه‌ی مورد نیاز درخواست، قابل آماده سازی باشد.

در ژاپن، برنامه‌ریزان شیوه‌ی تولید سر وقت، اتلاف‌های موجود در کارخانه‌ی توپوتا را به این شکل شناسایی کردند: - تولید بیش از اندازه، - دیرکرد در تحویل، - ترابری بی‌هوده، - روند بی‌هوده‌ی تولید، - موجودی بین راه تولید، - حرکت‌های اضافی در گُل کار، و - ضایعات و دوباره‌کاری. به این ترتیب، شیوه‌ی تولید سر وقت به وسیله‌ی شرکت توپوتا کشف شد. با این شیوه، نه تنها از نیروی جسمی، بلکه نیروی ذهنی کارگران، بهره‌کشی گسترده‌ای صورت می‌گیرد.

در پاسخ به نقش کارگران خودروسازی

به بیان سیلور، «صنعت خودروسازی به گونه‌ای گسترده، وام‌دار صنعت اصلی سده‌ی بیستم بخش پیش‌آهنگ پیش‌رونده‌ی سرمایه‌داری است. اگر نه تمامی کارشناسان، حداقل برخی از آنان بر این باورند که این امر می‌تواند برای سده‌ی بیست و یکم نیز درست به نظر آید. بنابراین، به جز چند استثنای مهم (که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد)، چنین نیست که مبارزه‌ی کارگران خودروسازی، در آینده همان کارآیی مادی، برجسته و الگوواره‌ای داشته باشد که تقریباً در تمامی سده‌ی بیستم داشت. سرمایه در جست‌وجوی هر چه بیش‌تر سود و کنترل شدیدتر [نیروی کار]، به سوی صنایع نوین و خطوط جدید تولیدی پیش می‌رود. همان گونه که بیان شد، «هر جا که سرمایه روی آورد، تضاد را نیز با خود به هم‌راه می‌برد.»

فرارویی تولید انبوه صنعت خودروسازی، جهانی‌سازی این صنعت و نیز جا به جایی‌ها و دگرگونی‌های آن بیان‌گر آن است، که: در این روند، به یک الگوی چرخه‌ای (سیکل) از مبارزات قهرآمیز کارگری و جا به جایی سرمایه به الگویی آشناپندار پی می‌بریم. به این بیان که در هر آن جا که دست‌مزد کارگران پایین بود و مکان تازه و مناسبی برای سرمایه‌گذاری و جا به جایی صنعت به شمار می‌آمد و صنعت به آن جایگاه برده می‌شد، جنبش‌های توان‌مند کارگری نیز به وجود می‌آمدند. به بیان دیگر، هر بار که سرمایه جهت ره‌یافت‌های مکانی به جایگاهی پا گذاشته، همان طبقه‌ی کارگر و همان تضادهای طبقاتی را در آن جا بازآفرینی کرده است.

سیلور در پژوهش خویش، با این کشف، نتیجه می‌گیرد:

• نخست: درمی‌یابیم که جایگاه بنیادین شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر و جا به جایی اعتراض‌های درون هر صنعت جداگانه، دوش به دوش و به موازات جا به جایی‌های منطقه‌ی جغرافیایی تولید به پیش می‌رود. به بیان دیگر، می‌توان چنین گفت که یک الگوی آشناپندار به همان گونه که در صنعت خودروسازی شاهد آن



بودیم، در صنعت بافندگی جهانی نیز می‌توان روندی همانند آن را گواه بود.

• دوم: درست به همان گونه که اعتراض کارگری در هر صنعت از مکانی به جایگاهی دیگر جا به جا می‌شود، بنابراین جایگاه‌های اصلی شکل‌گیری طبقه-ی کارگر و اعتراض‌ها نیز هم‌راه با هر افت و خیز بخش‌های اصلی پیش‌آهنگ سرمایه‌داری، از صنعتی به صنعت دیگر جا به جا می‌شود.

پس، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: «هر چند در دو مرحله‌ی نخست چرخه‌ی تولید، روند نیرومندی از "مسابقه‌ی تا پایان خط" در میان نیست، ولی در پایان زندگی یک چرخه، این گرایش به راستی وجود دارد. بنابراین، گفتمان ما تا این جا تنها بر رهیافت مکانی، کانون داشته است. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، دست‌کم در راه‌بردهای صنایع خودروسازی، رهیافت فن‌آورانه و رهیافت ساختاری [تولید] به همان اندازه‌ی رهیافت مکانی اهمیت داشتند.»

سیلور با این جمع‌بندی از بازشناخت دو دوره‌ی ناهمانند، پرسش مهم آغازین «مسابقه تا به پایان خط» را ارزیابی می‌کند و دلیل‌های این پاسخ را به دست می‌دهد: «در هر دو دوران، گرایش چشم‌گیری از «مسابقه تا به پایان خط» دیده نمی‌شود. در دوره‌ی آغازین، نخست، نبود این «مسابقه تا به پایان خط»، در اصل به دلیل گرایش به تولید انبوه فوردیستی که در همه جا گسترش می‌یافت، طبقه‌ی کارگری نوین و جنبش‌های توانمند کارگری را می‌آفرید.

مقایسه‌ی پویندگی و دینامیسم مبارزات کارگری و جا به جایی سرمایه در چرخه‌ی تولید خودرو، با دینامیسم دوره‌ی آغازین چرخه‌ی تولید بافندگی، الگوی همانندی را آشکار می‌سازد. به بیانی، در هر مکانی که سرمایه‌ی بخش بافندگی به آن جا روانه می‌شد، تضاد کار و سرمایه نیز پدیدار می‌گشت و هر گاه تضاد بروز می‌یافت، سرمایه با رهیافت‌های مکانی و فن‌آورانه به واکنش می‌پرداخت.»

و در بخشی از پژوهش خود، سیلور البته با شناسایی دو استثناء در صنعت بافندگی، به این نتیجه دست می‌یابد: «کارگران صنعت بافندگی، بر خلاف خودروسازی، در سراسر جهان به رغم رزمندگی سرشار، اغلب با شکست جهانی روبرو شدند.»

دو استثنا

۱- نخستین پیروزی‌های برجسته‌ی کارگران بافندگی در جایگاه نوآوری آغازین آن - انگلستان - می‌باشد؛ جایی که سودافزایی بادآورده‌ی انحصاری به نوآوران یاری رسانید تا دوره‌ای به نسبت درازمدت‌تر و پایدارتری، گونه‌ای سازش کار - سرمایه، را بر پا سازند.

۲- درگیر شدن کارگران بافندگی (که هنوز هم می‌تواند کارآ باشد) در جنبش‌های پر خروش آزادی‌بخش ملی در دنیای مستعمراتی بود.

قدرت چانه‌زنی ساختاری کارگران صنعت پیش‌آهنگ نوین (خودروسازی) بسیار فزون‌تر از قدرتی بود که کارگران در صنعت پیش‌آهنگ پیشین (بافندگی) داشتند. از آن جا که صنعت خودروسازی در برابر توقف تولید به دست کارگران، بسیار آسیب‌پذیرتر می‌باشد، قدرت چانه‌زنی در محل کار کارگران خودروسازی بسیار قوی‌تر بوده است. توان چانه‌زنی دسته‌جمعی کارگران خودروسازی در بازار کار نیز، پیامد این واقعیت بود که جا به جایی جغرافیایی این صنعت به همان سادگی جا به جایی تولید بافندگی نیست.

فشرده آن که، به بیان سیلور، پویندگی و درجه‌ی رزمندگی اعتراض‌های کارگری جهان در کل، بر بستر فراز و فرود چرخه‌های تولید و جا به جایی یکی به جای دیگری در سرشت و درجه‌ی توان‌مندی قدرت چانه‌زنی کارگران جایگاه داشته است.

کتاب «نیروهای کار»، در ادامه به شاخه‌ی صنعتی راه و ترابری و گنش و واکنش‌های کار و سرمایه در این صنعت می‌پردازد. بررسی شاخه‌ی صنعتی نیمه‌هادی‌ها، به ویژه در صنعت دیجیتال و رایانه‌ای، یکی از بخش‌های درخشان و مهم کتاب است.

صنایع نیمه‌هادی (Semiconductor)

«این نمود سرگیجه‌آور کالاهای تولیدی در بخش اصلی با یک تولید منفرد - نیمه‌هادی‌ها - امکان‌پذیر بوده است. همان گونه که پیتر دیکن به درستی بیان کرد، میکروالکترونیک‌ها امروزه به جای صنایع خودروسازی خود را به سان «مادر صنایع» جایگزین کرده‌اند.

با این همه، در سال‌های گذشته خط تولید جهانی، به گونه‌ای خودافزا، خودکار شده است و در کشورهای با مزد پایین، رشد اشتغال در این بخش نیز کاهش یافته است.

به همین روال، گسترش بیش از پیش از پیش مصرف ابزار برقی (و افزایش تولید کالا)، تابع الگوی همانند اشتغال - یعنی کاهش‌یابی شمار پرولتاریای صنعتی در کشورهای متروپل و افزایش توده‌ی پرولتاریای صنعتی در مناطق جایگزین با مزد پایین - هم‌راه بوده است. هر چند که پژوهش و پیشرفت (آر - آند - دی) (V)، بازاریابی و مدیریت در دست شرکت‌های چندملیتی باقی می‌ماند و بیش‌تر در کشورهای با مزد بالا صورت می‌گیرد، اما در واقع تمام روند ساخت و مونتاژ در کشورهای با مزد ارزان انجام می‌پذیرد.»

سیلور در کتاب «نیروهای کار»، به شرایط کار و سرمایه در کشورهای آسیایی می‌پردازد. پیش‌بینی برآمد نیرومند و تاریخ‌ساز پرولتاری چین، یکی از نکات بسیار سرنوشت‌ساز در جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم است.

«به ویژه از میانه‌ی دهه‌ی اخیر، آسیا و به ویژه چین، هم منطقه‌ی کلیدی گسترش صنعتی و هم پایگاه شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر صنعتی نوینی گردیده است. با ارزیابی از گذشته، این انتظار را پیش روی می‌گذارد، که در آینده‌ی نزدیک در چین، چشم به راه بروز جنبش‌های قدرت‌مند و رزمنده‌ی کارگری باشیم. چین با برخورداری از شمار زیاد و تمرکز کارگری - در منطقه‌ی شرق آسیا و جهان - دست‌اندر کار جنبشی می‌باشد که اگر پدیدار شود، همانند کارکرد انقلاب برآمده از تهی‌دستان روستایی [در چین] در نیمه‌ی سده‌ی بیستم با پژوهشی جهانی بازتاب می‌یابد. هم‌اکنون از افزایش اعتراض‌های کارگری در چین گزارش‌هایی رسیده است، برای نمونه گزارشی از برپایی همایش اعتراضی سی هزار نفره تنها در سال ۲۰۰۰ میلادی سخن می‌گوید. هر چند که بر پرچم این ناآرامی‌ها، اعتراض در برابر بیکاری و مزدهای پرداخت نشده و بازنشستگی برجستگی داشته‌اند؛ به هر روی، اعتراض‌ها هم‌چنان با صنعتی‌سازی پُرشتابی که از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سوخت و ساز می‌گیرند و موازی با از هم گسیختن مجموعه‌ی هنگفت صنایع دولتی هم‌راستا بوده‌اند. به هر روی، رشد فزاینده‌ی اعتراض‌های کارگری در چین، امروزه به گونه‌ای گسترده در برابر گسست روند جاری زیست و زندگانی رویکرد داشته و به گونه‌ی آن چه که تاکنون «جنبش‌های پولانی - گونه» نامیده می‌شوند، بروز یافته‌اند. در سویی، انگیزه‌ی این نوع جنبش‌ها پایان نگرفته

است. با ورود چین به سازمان تجارت جهانی (WTO)، چهار میلیون کارگر اخراجی از صنایع بزرگ دولتی به چهل و پنج تا پنجاه میلیون کارگری که تاکنون بیکار شده‌اند، خواهند پیوست. از سوی دیگر، تحلیل و ارزیابی‌های تاکنونی نیز دلایل درستی به دست می‌دهد که چشم به راه پیدایش آن گونه اعتراض‌های کارگری باشیم، که آن‌ها را اعتراض‌های گونه‌ی مارکسی نام‌گذاری کرده‌ایم.»

شرکت‌های خدماتی، در گستره‌ی جهانی، پُرشمارترین کارگران را در بر گرفته است. این شاخه‌ی صنعتی را از نگاه سیلور می‌بینیم:

شرکت‌های خدماتی (producer services)

تمرکززدایی جغرافیایی فعالیت‌های تولید صنعتی که پیش‌تر به آن پرداخته شد، هم‌راه با رشد و مرکزگرایی کارکردهای (مدیریتی و فرماندهی) جهانی، موازی با رشد بیش‌تر سرمایه در بازارهای مالی پدید آمده است. بنا بر نوشته‌ی ساسکیا ساسن: «افزایش جنب و جوش سرمایه، برای پیش‌برد مدیریت، اداره و خدمات‌رسانی به سازمان نوین صنعتی و مالی تقاضا برای انواعی از کالاهای ضروری را آفرید.» این نوع کالاهای جدید، گستره‌ای از ارتباطات مخابراتی تا امور ویژه‌ای مانند خدمات حقوقی، مالی، تبلیغاتی، مشاوره‌ای و حساب‌داری را در برمی‌گیرد.

با پراکندگی جغرافیایی تولید صنعتی و تحرک بیش از حد سرمایه مالی، و مهم‌تر از آن، مرکزیت‌بخشی به شهرهای برگزیده‌ی اصلی برای دفاتر مرکزی شرکت‌های چندملیتی و تولیدکننده‌ی خدمات مورد نیاز آن‌ها را می‌آفریند. به بیانی، این‌ها «مکان‌هایی هستند که امور پیش‌برد سیستم‌های جاری جهانی در آن جا انجام می‌گیرد.»

به بیان سیلور، «همان‌گونه که نشان خواهیم داد، این مکان‌ها هم‌چنین جایگاه‌های مهم و حساسی برای گذار فرایندهای جاری شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر و پیدایش اعتراض‌های کارگری به شمار می‌آیند.»

سیلور نشان می‌دهد، که از دهه‌ی ۱۹۷۰، افزایش میزان اشتغال در بخش تولیدکننده‌ی خدمات در کشورهای متروپل پُرشتاب‌تر از دیگر بخش‌های اقتصادی بوده است. بنا به آمارها و برهان کتاب «نیروهای کار»، در ایالات متحده آمریکا در حالی که میزان کل اشتغال از ۷۶/۸ میلیون در سال ۱۹۷۰ به ۱۰۲/۲ میلیون در سال ۱۹۹۶ افزایش یافت، میزان اشتغال در بخش تولیدکننده‌ی خدمات از ۶/۳ میلیون به ۱۷/۶ میلیون رسید. در همین دوران، تولید صنعتی از ۹/۱۹ میلیون به ۲۰/۴ میلیون رسید.

با استفاده از این نمودارها نشان داده می‌شود، که در این روند، شغل‌های با درآمد بالای تخصصی، فنی و مدیریتی در جوامع پسا صنعتی به وجود می‌آید. چنین دریافتی نزدیک به سه دهه پیش، از سوی دانیل بل در نوشتار «پیدایش جامعه‌ی پسا صنعتی» انجام گرفت و چنین بیان شد: «اقتصاد پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری هم در حال آفرینش نیروی کار بسیار آموزش یافته و هم مناسبات صلح‌آمیز بین کار و سرمایه بوده است.»

سیلور این دیدگاه را با برهان‌هایی استوار، مردود شمرده و نادرستی آن‌ها را اثبات می‌کند: «چنین دیدی، به آشکارا در گزاره‌گویی‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ در باب "اقتصاد نو" نیز بیان شده است. با این همه، اسناد بسیاری به آشکارا بر نادرستی این دید گواهی می‌دهند؛ زیرا که تولیدکننده‌ی خدمات - به سان بخش هم‌پسته‌ی تولید - خود نیازمند به کار گروه انبوهی از کارگران سنتی یقه سفید، یقه آبی و یقه صورتی، از منشی‌ها گرفته تا تلفن‌چی‌ها، کارگران ساختمان، کارگران

مراقبت و نگه‌داری ساختمان‌ها، کارگران سرایدار تا پیش‌خدمت‌ها، کارگران ظرف‌شویی و کارکنان مهدکودک‌ها می‌باشد. بنابراین، در جایی که بخش تولیدکننده‌ی خدمات به طور سریعی رشد داشته، قطعی شدن نیروی کار در میان افراد متخصص با درآمد بالا و کارگران با دست‌مزد پایین، ادامه داشته است.»

بر پایه‌ی چهارچوب دیدگاه ارائه شده در این کتاب، بایستی جایگاه‌های مهم گسترش شغل‌های تازه را به سان میدان پُر اهمیت شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر و بروز اعتراض‌های کارگری در نظر بگیریم.

شاخه‌ی مهم دیگری که در گستره‌ی جهانی نقش مهمی یافته است، صنعت آموزش است. سیلور، این شاخه‌ی جهانی عرصه کار را بررسی می‌کند.

صنعت آموزش

«در تلاش برای دریافت سرشت کلی دگرگونی‌های پسا فوردیستی، تحلیل‌گران پُرشماری از جمله مانوئل کاستلز (۱۹۹۷) بر بنیادین بودن "اطلاعات" یا پیدایش اقتصاد دانش‌محور پافشاری دارد و مفهوم "اقتصاد اطلاعاتی" را پیش روی می‌گذارد.»

همان‌گونه که مایکل هارت و آنتونیو نگری تاکید کرده‌اند، دانش خود نیز بایستی تولید شود. فراتر آن که تولید دانش «در برگرفته‌ی اشکال نوین تولید و نیروی کار می‌باشد». از منظر این دیدگاه‌های ترکیبی، آموزش همگانی یکی از مهم‌ترین «صنایع تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای» در سده‌ی بیست و یکم می‌باشد. همانند کارگران صنایع بافندگی سده نوزدهم و کارگران صنایع خودروسازی سده بیستم، نیروی کار آموزشی (آموزگاران)، هسته‌ی اصلی فرایندهای انباشت سرمایه در سده‌ی بیست و یکم می‌باشند.

دشواری هم‌راه با افزایش تولید در فن‌آوری نوین، به آن معناست که فشارهای بیش‌تری برای هزینه‌زدایی‌ها، شدت‌دهی کار، بالا بردن ساعات کار، یا دانش‌آموزان بیش‌تری برای یک آموزگار پدید می‌آید. افزون بر دشواری‌های موجود در برابر کاربرد ره‌یافته‌های فن‌آورانه، صنعت آموزش به ویژه در برابر ره‌یافته‌های مکانی نیز رخنه‌ناپذیر مانده است. محل تولید بایستی، نزدیک به ماده‌ی خام اصلی، یعنی دانش‌آموزان باشد؛ بنابراین، در این جا جا به جایی جغرافیایی مکان تولید به سختی انجام‌پذیر است. از سوی دیگر، موانع فرهنگی و زبانی تا اندازه‌ای آموزگاران را در برابر فشار رقابتی ارزان بودن نیروی کار آموزشی مهاجر محافظت می‌کند. آموزش‌گاه‌های جایگزین [آلترناتیو]، آموزگاران آموزش‌گاه‌های همگانی را به تهدید می‌گیرد.

ویژه دادن امکانات درجه‌بندی و شایسته‌سالاری بر آموزش‌گاه‌ها، آموزگاران/آموزش‌گاه‌ها را در برابر یک‌دیگر به رقابت‌جویی وامی‌دارد تا [آموزگاران به اجبار] برای منابع لازم، تجارب کارکردهای خود را نشان دهند. خصوصی‌سازی از یک‌سوی و کنترل اجتماعی از سوی دیگر، رفرم‌هایی هستند که به موضوع انحصاری دولت به عنوان کارفرمایی واحد و مهم پایان می‌بخشد. همه‌ی این رفرم‌ها، راه‌هایی برای پیش‌برد فشارهای بازار بر علیه آموزگاران می‌باشد.

در این وضعیت، پیش‌بینی آن بسیار دشوار است، که اینترنت و دیگر فن‌آوری‌های رسانه‌ای پیش‌رفته تا چه حد می‌تواند فشارهای رقابتی کارسازی بر آموزگاران وارد آورد.

خدمات خصوصی، شاخه‌ی کارگری پُرشمار دیگری است که در کتاب «نیروهای کار» به آن پرداخته شده است. سیلور در بخشی از بررسی خود می‌نویسد: «آخرین حوزه‌ی رشد پُرشتاب اشتغال، بخش

جنگ‌های جهانی و اعتراض‌های کارگری

بنا به داده‌های آماری پایگاه اطلاعاتی گروه جهانی کار، برجسته‌ترین ویژگی که از اعتراض‌های کارگری جهانی در سده‌ی بیستم نمایان می‌شود، ارتباط بدون درنگ میان اعتراض‌های جهانی کارگری و دو جنگ جهانی می‌باشد.

نویسنده، نشان می‌دهد، که دو جنگ جهانی تأثیرهای سرنوشت‌سازي بر الگوی جاری جنبش کارگری را به نمایش می‌گذارند. دو نقطه‌ی پر اوج‌ترین اعتراض‌های کارگری سال‌های درست پس از دو جنگ جهانی، بیان‌گر این تأثیرات هستند.

«سال‌های پیش از بروز جنگ‌ها، درست سال‌های خیز پُرشتاب اعتراض‌های کارگری هستند، که از جمله نقاط اوج اعتراض‌های کارگری منطقه‌ای می‌باشند. به هر روی، پنجاه سال پس از جنگ جهانی دوم، این تضاد به یک الگوی همگن، فروکش نکرد؛ زیرا به همان گونه که در بخش پنجم نشان خواهیم داد، پیمان‌های اجتماعی که بر پایه‌ی آن تثبیت مناسبات سرمایه و کار ایجاد شده بود، از همان نخست سرشار از تضاد بود. در کشورهای متروپل، هنگامی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ این قراردادهای اجتماعی فرو پاشیده شدند، تمامی اعتراض‌های کارگری نخست خیز برداشتند و سپس فروکاهیدند.»

بررسی فراگشت سرمایه به صورت گلوبالیزاسیون در آغاز سده‌ی نوزدهم و بروز جنبش‌های کارگری، بخش مهم دیگری از کتاب «نیروهای کار» را در برمی‌گیرد. «جهانی‌سازی اواخر سده‌ی نوزدهم، بروز جنبش‌های نوین کارگری»، عنوان بخشی از این بررسی است: «توسعه‌ی عظیم اقتصاد جهانی در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم - موسوم به دوران طلایی سرمایه - در رکود بزرگ سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۷۳ به پایان خود رسید؛ یعنی دوره‌ای که با رقابت‌های سخت بین سرمایه‌داری در گستره‌ی جهانی همراه بود. سرانجام آن که، رقابت جنگ‌افزایی برای پی‌گیری یک

ره‌یافت جدید میدانی گشود که می‌توان آن را ره‌یافت مالی نام نهاد. ره‌یافت مالی، همانندی‌هایی با ره‌یافت تولید دارد: به این سبب که سرمایه‌داران می‌کوشند به مانند ره‌یافت‌های تولید با انتقال سرمایه‌ی خود به خطوط تولیدی و تجارتي جدید، کم‌تر در تیررس فشارهای رقابتي قرار گیرند؛ بنابراین، آنان سرمایه را به طور کامل از چرخه‌ی یک شاخه‌ی تجارت یا تولید خارج ساخته و به بخش‌هایی هم‌چون پرداخت وام‌های نقدی، دلالي مالی و بورس‌بازی در بازار سهام سرازير می‌کنند. سودآوری ره‌یافت مالی اواخر سده‌ی نوزدهم، به گونه‌ای تنگاتنگ با تشدید رقابت جنگ‌افزایی گره خورده بود. رقابت جنگ‌افزایی، که بین دولت‌ها برای دستیابی به منابع مالی برای پرداخت هزینه‌های نظامی رقابت سختی را برانگیخته بود، سودآوری سرمایه‌ی مالی را شدت می‌بخشید. این مالی شدن سرمایه، قدرت چانه‌زنی نیروی کار در بازار کار را در آن بخش‌های صنعتی

خدمات خصوصی می‌باشد. این عرصه را می‌توان خدمات بازتولیدی نیز نامید؛ زیرا که با کالایی نمودن فعالیت‌هایی که پیش‌تر در خانه انجام می‌گرفت (از جمله آماده کردن غذا، پرستاری کودک و برنامه‌های سرگرم کننده) انجام می‌گیرند. خدمات خصوصی را می‌توان همانند آشکارترین گونه‌ای از رشد شغلی در سده‌ی بیستم نگرست، که با گرایشی معکوس با توان چانه‌زنی دسته‌جمعی نیرومندتر محل کار رویاروی می‌باشد.»

نویسنده‌ی کتاب نشان می‌دهد، که در آخرین سال‌های سده‌ی بیستم، با رشد خدمات خصوصی، روی هم رفته، کاهش آشکاری در توان چانه‌زنی کارگران در محل کار آشکار شده است. او به این جمع‌بندی دست می‌یابد، که: «استدلال ما تاکنون چنین بوده است: در آن جا که قدرت چانه‌زنی استراتژیک کارگران ناتوان باشد، کسب پیروزی، بستگی به قدرت سازمانی آنان دارد (چه به صورت تشکل صنفی مستقل، مانند نمونه‌ی کارگران بافندگی بریتانیا، چه به صورت ائتلاف سیاسی فراطبقاتی، مانند مورد کارگران بافندگی هندوستان و چین).»

نتیجه‌گیری

به بیان سیلور: «استدلال این فصل چنین بود، که تغییر جایگاه اصلی شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر و اعتراض‌های کارگری در درون صنایع هم‌راستا با جا به جایی‌های جغرافیایی مکان تولید و در میان صنایع هم‌راه با برآمدن صنایع پیش‌آهنگ جدید و نابودی صنایع کهن بوده است. از این روی، می‌توان چشم به راه اعتراض‌های کارگری سده‌ی بیست و یکم بود و مناطق تازه را در صنایع پیش‌آهنگ تازه‌ی کنونی جست‌وجو کرد. همان گونه که در بخش پایانی این فصل روشن ساختیم، در نظر گرفتن یک صنعت تولیدی معین در دوران فرآیند جهانی انباشت سرمایه به سان صنعت اصلی این دوران شدنی نیست، که مانند صنعت بافندگی سده‌ی نوزدهم و یا خودروسازی سده‌ی بیستم همان نقش

اصلي را در شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر و اعتراض‌های کارگری از خود نشان دهد. تنها صنعت کارخانه‌ای که از برخی جلوه‌ها بتوان آن را همانند یک صنعت پیش‌آهنگ شناخت، صنعت نیمه‌هادی‌ها می‌باشد. این صنعت نیز همانند دو صنعت پیش‌تاز دو سده‌ی پیشین، به گونه‌ای چشم‌گیر به مکان‌های جغرافیایی دارای گذرگاه‌ها و جایگاه‌های دست‌مزد ارزان که روزگاری چهره‌نمای صنعت بافندگی و خودروسازی بودند، پیاپی روانه و جا به جا شده است.»

نویسنده کتاب در فصل چهارم، جنبش‌های کارگری و سیاست‌های جهانی را نیز پی می‌گیرد:

«روند جهانی سازی [گلوبالیزاسیون] اقتصاد، به گونه‌ای ژرف بر بستر دینامیسم‌های سیاست جهانی ریشه دوانیده است. دامنه‌ی این نیروی پوینده از شکل‌گیری دولت‌ها و تعهدهای شهروندی گرفته تا درگیری‌های بین دولت‌ها و جنگ جهانی را در بر می‌گیرد.»



که سرمایه از آن بیرون کشیده شده و "با اضافه جمعیت کارگری" روبرو بود، ناتوان می‌سازد.»
تضادهای برآمده از مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌ی داخلی و جهانی، دایره‌ی سوم و باطلی را می‌پیماید.

دور باطل تضادهای بین‌المللی و درون مرزی

«بروز حرکت‌ها و ضد حرکت‌های منجر به انفجار جنگ جهانی نخست، پیش‌تر و به گونه‌ای گسترده، فرضیه‌ی سوم در بخش اول را ثابت می‌کرد؛ به این بیان که، چنین وانمود می‌شد که گویی جنگ به طور گسترده با اقدامات "انحرافی" برخی از رهبران اروپایی شعله می‌گرفت.

آغاز سده‌ی بیستم، آشکارا در ویژگی اساسی خود، سرشت بی‌نهایت ناپایداری از الزام‌های هژمونی ناسیونالیستی را بر پیشانی داشت. مرگ آفرینی جنگ، به زودی بی‌اعتباری بسیاری از ایده‌هایی که خوش‌باورانه، پشتیبانی شهروندان را برمی‌انگیخت و توجیه می‌کرد، برملا ساخت. زمانی که شور و التهاب گردونه‌ی ناسیونالیستی به سود انقلاب چرخید، ارتش در دفاع از فرامین قانون اساسی به خدمت گرفته شد و در برابر چرخش انقلاب، به جنگ برخاست. سربازان فراری که به جبهه گسیل شده بودند، از جبهه‌های جنگ به شهرها و روستاهای خویش بازگشتند. سربازان از جبهه بازگشته، هم پیام انقلاب را در دست داشتند و هم تفنگ‌هایی که به نیروی آن‌ها می‌توانستند در راه انقلاب پیکار کنند، بر دوش گرفته بودند. در گیرودار جنگ، موج بزرگی از شورش و انقلاب در حال فوران بود و تا پایان جنگ ادامه یافت.»

اعتراض‌های کارگری، جنگ جهانی و جنگ‌های آزادی‌بخش در کشورهای مستعمره، از جمله فرازهای درخشان کتاب است. نویسنده‌ی کتاب در این بخش از پژوهش خود، آموزه‌های حیاتی را به دست می‌دهد.

«این جا به جایی‌ها و دگرگونی‌های پیامد شدید رقابت‌های درون‌امپریالیستی و گسترش استعمارگری نیز عامل بروز تنش‌های اجتماعی و مبارزات قهرآمیز کارگری، هم از گونه‌ی مارکسی و هم پولانی، در سرتاسر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شد. ویژگی شاخص اواخر سده‌ی نوزدهم تا آغاز جنگ نخست جهانی که دوره‌ی رکود بزرگ اقتصادی بود، فراگیر شدن موج‌های جدید پروتاریزه کردن (۷) توده‌های گسترده مردم در سرتاسر جهان است.

و جنبش‌های ناسیونالیستی در آسیا و آفریقا به گونه‌ای فزاینده هم‌راه با انقلاب‌های اجتماعی پدیدار شدند. آشکار شد، که یک جنبش غیروابسته برای پیروزی به تهیج توده‌ای نیاز دارد. به همان گونه که قوام نکرومه اشاره دارد: «یک نخبه‌ی برآمده از طبقه‌ی میانی بدون توپ‌خانه‌ی توده‌های بی‌سواد، هرگز نمی‌تواند هیچ گونه امیدی به در هم شکستن نیروهای استعماری داشته باشد». اما بدون وعده برای تغییرات ریشه‌ای اجتماعی (ساختن یک جامعه‌ی نوین)، که برنامه‌ی جنبش‌های ناسیونالیستی را به اوج می‌رساند، هرگز نمی‌توان وفاداری توده‌ها را تضمین کرد.»

از کینزیسم تا وال استریت را می‌توان در این بخش از بررسی‌های سیلور دریافت.

رهیافت‌هایی برای مهار اعتراضات کارگری

در این بخش، کتاب بر دگرسانی [استحاله‌ی] رژیم‌های کارخانه‌ای

از شکل «استبدادی» به شکل «هژمونی» تاکید دارد، به گونه‌ای که در این رژیم جدید کارخانه‌ای، بارآوری کار کارگران بیش از هر چیز بستگی به برانگیختن فعالانه‌ی رضایت کارگران دارد تا به زورگویی‌های خشونت‌آمیز.

هژمونی رهبران اتحادیه‌ای بر کارگران

«نقش واگذار شده به رهبران اتحادیه‌های صنفی در به نظم درآوردن لایه‌های فرودست کارگری، آن خطر را داشت که رفته رفته بین رهبران اتحادیه‌ها و اعضا، دیواری هر دم بلندتر ساخته شود؛ تا گستره‌ای که این دیوار کشیده می‌شد، رهبران اتحادیه‌ی صنفی دیگر چندان کنترل کارایی بر مبارزات لایه‌های پایینی کارگری نداشتند و تا دامنه‌ای که رهبران اتحادیه‌ی صنفی در برابر شکایت‌هایی که از جانب پایینی‌هایشان به مقامات بالا ارائه می‌شد و واکنش نشان می‌دادند، ناچار می‌شدند تا از ساختارهای هم‌کاری [مشارکت‌گرا] بیرون آیند؛ بنابراین، هردو گذار به یک سرانجام رسید، یعنی ناکارایی آن‌ها در مهار مبارزات لایه‌های پایینی کارگری.»

سرکوب

«با توجه به این که سبب اصلاحات برای کارگران جهان سوم بسیار خالی‌تر از آن چیزی بود که به کارگران جهان اول داده شد، جای شگفتی نیست که برای کنترل کارگران در کشورهای جهان سوم، سرکوب نیروی کار کارآتر و سنگین‌تری در جریان باشد تا در کشورهای جهان اول. بی‌گمان حتا در کشورهای مرکزی، هم‌کاری داوطلبانه‌ی عناصر «مسئول» جنبش کارگری، با سرکوب شدید عناصر «غیرمسئول» برگزیده شد. در آمریکا، پاک‌سازی عناصر چپ رادیکال و کمونیست از کادرهای سازمان یافته‌ی نیروی کار، که با قانون تافت - هارتلی (۸)، مبنی بر سوگند وفاداری [اجبار کارگران به ادای] در سال ۱۹۴۷ آغاز شد و با مک کارتیسم (۹) به اوج خود رسید، انجام گرفت. در اروپای غربی نیز اصلاحات و سرکوب به طور هم‌زمان پیش برده شد؛ همان گونه که رهبران «مسئول» کارگری آمریکا در رقابت با جنبش اتحادیه‌ای موجود برای برپایی اتحادیه‌های کارگری غیرکمونیستی به هم‌کاری با دولت آمریکا فراخوانده شدند، در اروپا نیز این رهبران در زمان بازسازی‌های پس از جنگ برای کنار زدن جنبش‌های اتحادیه‌ای موجود به هم‌کاری فراخوانده شدند.

در "جهان سوم"، در ترازوی اصلاحات و سرکوب، کفه‌ی سرکوب بسیار سنگین‌تر بود. استعمارزدایی - گسترش حاکمیت قانونی در میان همه‌ی ملل - رفرم‌های جهان گستر فوری بود، که جهان مستعمره از دوره‌ی جنگ و انقلاب به دست آورد. برای نخبگان ناسیونالیست، که هیچ‌گاه انقلاب اجتماعی را خوش نداشتند، به هدف مرکزی استقلال سیاسی و حاکمیت‌شان (یا آن بخش‌هایی که برای آنان، ائتلاف تنها یک سکوی پرش تاکتیکی به شمار می‌آمد)، سررسیده بودند.

بنابراین، رهایی از استعمار یکی از پایه‌های اصلی قدرت جنبش کارگری در جهان مستعمره را ناتوان ساخت. همین که یک مستعمره به استقلال دست می‌یافت، ائتلاف فراطبقاتی جنبش‌های ناسیونالیستی منحل می‌گردید. زمانی که رهبران جنبش‌های ناسیونالیستی قدرت دولتی را به دست می‌گرفتند، بخش بزرگی از حمایت دیگر طبقات جامعه از مبارزات کارگران و دهقانان تهی‌دست آرام آرام از میان می‌رفت. از این گذشته، سیاست ایالات متحده به سان بخشی از مبارزه‌ی جهانی علیه کمونیسم، با پشتیبانی از رژیم‌های دیکتاتوری

- از حکومت‌های نظامی برزیل گرفته تا حکومت شاه در ایران و رژیم‌های دست‌نشانده در ویتنام جنوبی- رویکرد هر چه بیش‌تری یافت و به تشدید سرکوب‌های ضدکارگری پرداخت. با این همه، سرکوب به تنهایی، قانونی بسیار ناپایدار بود و از سوی دیگر، پیش‌برد آن‌گونه اصلاحات نیز هزینه‌بر بود. رفع و بست‌های جنبش‌های کارگری پس‌اجنگ در جهان سوم نیز بیش از آن که نقش بازدارنده داشته باشند، بحران‌آفرین بودند.»

بحران ساختاری سرمایه، و دیگر بحران‌های سرشتی مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری، ره‌یافت بازسازی ساختاری را در دستور بورژوازی قرار می‌دهد. این روند را از نگاه سیلور پی می‌گیریم:

بازسازی ساختاری

سومین عنصر واکنشی پس از جنگ در برابر جنبش‌های توانمند کارگری، بازسازی ساختاری فراگیر روند جهانی انباشت سرمایه بود. در آخرین سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، روند بازسازی شتاب و میدان رشد فزاینده‌ای گرفت و چهره نمای آشکار جهان سرمایه‌داری پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ گردید.

با پیش‌برد ره‌یافت‌های سرکوب و فرم و بازسازی و...، برآمدهای اعتراضی کارگری دچار فرود می‌شود. بنا به استدلال نویسنده‌ی کتاب: «این فروگاهی در اعتصاب‌های کارگری، پی‌آمدی بود از در هم آمیختن فرم، سرکوب و بازسازی ساختاری.»

برهه‌ی شکوه و جلال ایالات متحده دیری نمی‌پاید و بی‌فروغ می‌شود. سیلور این برهه را چنین می‌نماید:

«بازسازی ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی به پشتوانه‌ی آمریکا، پایه‌هایی برای دو دهه‌ی رشد پی‌گیر و سودآور دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، یعنی "دوران رشد طلایی سرمایه‌داری"، را فراهم آورد. چنین رشد و سودآوری بی‌سابقه، به نوبه‌ی خود سرچشمه‌های مادی را برای برآوری هزینه‌های قراردادهای اجتماعی دهه‌های پس از جنگ فراهم کرد.»

در درازای دهه‌ی ۱۹۷۰، با این برداشت که جنبش‌های کارگری بسیار پُر قدرت‌تر از آن هستند (یا دست‌کم چنین می‌نمود، که بسیار توانمندترند) که بتوان یک‌راست به آن‌ها یورش آورد، پاتک‌های سرمایه و دولت‌ها برضد جنبش‌های کارگری شکل سراسر و مستقیمی به خود نگرفت. در اروپای غربی، موج مبارزات لایه‌های پایین کارگری، در آغاز به بحران‌ساختارهای مشارکتی لیبرالی انجامید که رهبران اتحادیه‌ها «نه فقط در تلاشی خودخواهانه و عیب‌جویانه برای برقراری کنترل تشکیلاتی، بلکه بیش‌تر به سان یک واکنش واقعی به پایه‌ی خود، در پی اعضا می‌دویند.» هنگامی که اقدامات زورگویانه (برای نمونه ممنوع کردن اعتصاب‌ها) برای مهار مبارزات قهرآمیز کارگران شکست خورد، برای چاره‌اندیشی در برابر قدرت توانمند چانه‌زنی کارگران، طرفندهای مشارکت‌گرایی جدیدی برقرار شد.

پیمان‌های اجتماعی مصرف‌انبوه بر پایه‌ی این فرض برقرار شده بود، که نه تنها مزد واقعی می‌بایست همواره رشد یابد، بلکه بخش دولتی نیز بایستی با گسترش استخدام کارگران مورد نیاز، بیکاری را مهار کند. اما برخورد به نویدهای هژمونیک، ملت، دولت و حکومت‌های محلی را با بحران‌های عمیق مالی روبرو ساخت و افزایش ترازهای مالیاتی را به بار آورد که در روند خود، سودها را کاهش داد. آمیزه‌ای از ره‌یافت‌های مکانی، فن‌آورانه و یا ساختاری [تولید] و نیز ره‌یافت‌های مالی، در دهه‌ی ۱۹۷۰، کارگران را به شدت ناتوان

ساخت. در دهه‌ی ۱۹۸۰، این ناتوانی قدرت کارگران سبب شد تا دولت‌ها و سرمایه در کشورهای مرکزی، تهاجم آشکاری را بر علیه جنبش‌های کارگری آغاز کنند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، دستاوردهای کارگری برآمده از اعتراض‌های کارگری کشورهای مرکزی به گونه‌ای گسترده بازپس گرفته شدند.

ساختارهای مشارکت‌گرایی لیبرالی، یا در دفاع از این دستاوردها ناکام ماندند و نزد کارگران اعتبار خود را از دست دادند و یا با تغییر راه‌بردهای دولت‌ها برای سرکوب تام و تمام (برای نمونه به قدرت رسیدن تاچر در بریتانیا) درهم شکسته شدند. کارگران برای دفاع از قراردادهای اجتماعی موجود، مبارزه کردند؛ مبارزاتی که در گزارش‌های مربوط به برآمد اعتراض‌های کارگری اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در مجموعه‌ی کشورهای مرکزی به ثبت رسیده‌اند.

فصل پایانی کتاب، به نیروهای پویا و دوران سازدنیای پیش روی و چشم‌انداز جهانی تاریخی پراخته می‌شود:

نیروهای پویانده‌ی دوران کنونی در چشم‌انداز جهانی- تاریخی

پیش از پرداختن به چند و چون این نیرو، سیلور پرسشی را در میان می‌گذارد و در خلال این بخش به پاسخ‌گویی مستدل به آن بر می‌آید:

«ناتوانی ساختاری قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی کارگران؟ صنعت پیش‌آهنگ جهان سرمایه‌داری در سده‌ی بیستم - صنعت خودروسازی - سبب توان‌مندی قدرت چانه‌زنی در محل کار برای کارگران تولیدی گردید. با ره‌یافت‌های مکانی، نه تنها صنعت، بلکه طبقه‌ی کارگر پدید می‌آید و جا به جا می‌شود؛ که با ره‌یافت‌های [خطوط جدید] تولید نیز همواره از یک صنعت به صنعت دیگر انتقال می‌یابد. «این پدیده را از نگاه تاریخی، در جا به جایی‌ها از صنایع بافندگی به صنایع خودروسازی نیز مشاهده کردیم. در درازای نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم، اعتراض‌های کارگری صنایع بافندگی، در آغاز، به کناره رانده شده و سپس تا مرز نابودی به بیرون جارو شد. با این حال در همان زمان، طبقه‌ی کارگر جدید و بزرگی در صنعت اصلی سده بیستم - صنایع خودروسازی - آفریده شد و هم‌زمان نیرو گرفت.»

با این روند، «باید که چشم به راه شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر نوین و پیدایش جنبش‌های کارگری نوینی در صنعت/صنایع پیش‌آهنگ سده‌ی بیست و یکم باشیم. به بیان دیگر، از این دیدگاه پذیرفته شده، بحران جنبش‌های کارگری آخرین سال‌های سده‌ی بیستم، زودگذر بوده و با ایستادگی و استواری طبقه‌ی کارگر نوین در حال شکل‌گیری، شکست خواهد خورد.»

با این جمع‌بست، به پرسش آغازین کتاب باز می‌گردیم: به یک انترناسیونالیسم نوین کارگری؟

بخشی از برهان سیلور در این باره چنین است: «دوره‌ی جهانی‌سازی اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم نه تنها با خیزش و اعتراض‌های انفجارآمیز کارگری هم‌راه شد، بلکه فروپاشی انترناسیونالیسم دوم و دو جنگ جهانی را نیز پیامد داشت. همان‌گونه که گفته شد، فروپاشی انترناسیونالیسم کارگری از نزدیک با مرحله‌ی امپریالیستی شدن سرمایه و نیز سوسیالیزه کردن دولت‌ها در پیوند بود؛ یعنی فرآیندهایی که تامین‌گذران زندگی کارگران را به قدرت دولت‌های کشورشان گره می‌زد. آیا با ادامه‌ی روند غیرسوسیالیزه شدن دولت‌ها [دگرگونی دولت‌های رفاه به دولت‌ها شب‌پا و لاغر]

در اواخر سده بیستم، زمینه‌ی دل‌خواه و شرایط مناسبی به سود رویش و پیدایش انترناسیونالیسم کارگری رویکرد دارد؟» اما برای سازمان‌یابی انترناسیونالیسم کارگری، یک گلوبالیزاسیون از پایین، عواملی بازدارنده‌ی وجود دارند؛ سیلور این فاکتورهای منفی تاثیرگذار را این گونه دسته‌بندی می‌کند:

۱- ترس از بیگانه و نژادپرستی شدید، بخش مهمی از واکنش کارگران (و دیگران) را در برابر تغییر شکل‌های تحریک شده‌ی بازار پُر هرج و مرج کار جهانی در بر می‌گیرد؛

۲- حد و مرزهای غیرطبیعی و دیگر مرزها (برای نمونه، نژادی، شهروندی، جنسیت) تاثیر دارد. چنین انسان‌نگرانی، با روی آوری به این گزینه‌ها، آن‌ها را همانند جان پناهی می‌یابد تا در برابر گرداب هول‌ناک، به سان ضرورت‌هایی برای حفاظت از خویش، پشت آن‌ها پناه گیرد؛

۳- غیرسوسیالیستی‌سازی دولت، زمین باروری برای ریشه دوانیدن انترناسیونالیسم کارگری فراهم نیاورده است؛

۴- استانداردهای سطح‌گذران کارگران در کشورهای جهان اول، امروزه بیش از آن که در ستیزهای بین‌امپریالیستی وابسته به قدرت دولت‌های کشورهای خودی باشد، وابسته به آن است که چگونه به زور ایجاد بازدارنده‌ها در برابر واردات و مهاجرت، از رقابت با کارگران جهان سوم دور نگه داشته شوند.»

.....

به باور نویسنده‌ی کتاب، «چالش‌هایی‌ای که کارگران جهان در ابتدای سده بیست و یکم با آن روبرو هستند، مبارزه‌ای است نه تنها علیه بهره‌کشی و در برابر حذف خود، بلکه مبارزه‌ای است علیه یک نظام جهانی که می‌بایستی از این پس "سودافزایی" را تابعی از "معیشت" همگان قرار دهد. این است چالش این سده.»

کتاب «نیروهای کار» در پایان، با دو پیوست الف و ب، به آموزش و چگونگی تهیه و تنظیم پرسش‌نامه‌ها و الگوهای برای بررسی جنبش کارگری، و ثبت انواع اعتراض‌ها و... می‌پردازد. این آموزش‌ها برای هر فعال جنبش کارگری سوسیالیستی ضروری و ارزش‌مند هستند.

منابع و پانویس‌ها:

۱- PEWS-Political Economy of the World system اقتصاد

سیاسی نظام جهانی، بخش مهمی در انجمن جامعه‌شناسی آمریکا می‌باشد، که به طور مستقیم به موضوع‌های پژوهش‌های توسعه می‌پردازد.

۲- شیوه‌ی تولید درست سر وقت (Just in time- JIT) یا روش تولیدی پساوردیستی، به تولید مبتنی بر کاهش از هزینه‌ها و هر گونه زیاده روی گفته می‌شود. عناصر پایه‌ای این شیوه‌ی تولید برای نخستین بار در کارخانه‌ی تویوتا در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی بنا نهاده شد و به نام شیوه تولید تویوتایی (Toyota Production System-TPS) شناخته شد. سپس در بسیاری از کارخانه‌های ژاپنی در دهه‌ی ۱۹۷۰ به کار گرفته شد. شیوه‌ی تولید درست سر وقت، در دهه‌ی ۱۹۸۰ در آمریکا نیز پذیرفته شده و جنرال الکتریک از نخستین کاربران آن بود. اکنون دریافت تولید لاغر و درست سر وقت (JIT/lean) در همه جا گسترش یافته است. این شیوه در سال ۱۹۵۲ شرکت تویوتا را از

ورشکستگی رهانید و آن را با گذشت سه دهه، پس از جنرال موتورز و فورد، به سومین سازنده‌ی بزرگ خودرو در جهان رسانید. روی هم رفته، شیوه‌ی تولید JIT نوعی روش تولیدی است، با این سیاست که برای سوددهی و رقابت در بازار، به کارگر چنین فرمان می‌دهد: «تولید مورد نیاز را با کیفیت مورد نیاز، به مقدار مورد نیاز، و درست در زمان مورد نیاز» فراهم آورد. ویژگی این روش، آن است که مرحله‌ی انبار کردن قطعات مورد نیاز حذف می‌گردد و متناسب با آن از طولانی شدن چرخه‌ی سرمایه کاسته شده و هزینه‌های بخش خدماتی انبار حذف می‌گردد. تولید سر وقت، پس از پایان پروسه‌ی تولید، دوبار انبار نمی‌شود و یک‌راست روانه‌ی بازار می‌گردد. با آن که شیوه تولید JIT در کارخانه‌های خودروسازی تویوتا در ژاپن شکل گرفت، ولی امروزه در گستره‌ی جهانی از صنایع خودروسازی تا صنایع هوایی، ماشین‌آلات، کامپیوتر و رسانه‌ها به کار گرفته می‌شود. شیوه‌ی تولید JIT تنها یک ساز و کار نوین تولید نیست، بلکه انباشتی از دریافت‌ها و ساز و کارهای پیچیده‌ای است برای افزایش بهره‌کشی و توان تولید. این روش از نیروی کار و روند کار، هر آن چه را که ارزش افزا است، سودآور شناخته و به کار می‌گیرد و کوچک‌ترین چیزی را که در ارزش‌افزایی، ناسودآور می‌یابد، کنار می‌گذارد. حذف «ضایعات»، یعنی هر چیزی که ارزش افزوده بیش‌تری به فرآورده نمی‌دهد، باید زدوده شود. (م)

۳- کارل پولانی، Karl Polanyi، کارشناس تاریخ اقتصاد، مجاری تبار در سال ۱۸۸۶ در وین متولد شد و در سال ۱۹۶۴ در کانادا درگذشت. پولانی پس از تحصیل حقوق و فلسفه در بوداپست از سال ۱۹۲۰ در وین زندگی کرد. از سال ۱۹۳۳ به بریتانیا رفت و پژوهش‌های خود را بر تحلیل توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی متمرکز کرد و هم‌زمان کلاس‌های شبانه‌ای نیز برای کارگران برگزار می‌کرد. این تجربه‌ها به دو اثر مهم او یعنی «مسیحیت و انقلاب اجتماعی» (۱۹۳۶) و «دگرگونی بزرگ» (۱۹۴۴) انجامید. وی در سال ۱۹۴۷، به‌استادی اقتصاد دانش‌گاه کلمبیا (نیویورک) رسید. و با هم‌کاران و دانش‌جویان پیشین خود یک تحقیق بزرگ تاریخی را درباره‌ی تجارت و نهادهای بازار آغاز کرد. در اواخر عمر به کانادا رفت و مطالعه‌ای را در مورد تجارت بردگان در داهومه به اتمام رساند که پس از مرگ وی در سال ۱۹۶۶ منتشر شد. پولانی بدون آن که هرگز به هیچ حزب سیاسی تعلق داشته باشد، همیشه تا پایان زندگی خود



به عنوان یک قانون، این روش را برقرار نمود. پس از تصویب طرح به وسیله کنگره آمریکا، این روش برده‌دارانه، به نام‌های قانون واگنر (Wagner Act) و قانون سراسری مناسبات کارگری (National Labor Relations Act) نیز نامیده می‌شد. (م)

۹- مک کارتیسم، سیاستی بود که به رهبری سناتور جوزف مک کارتی، یکی از خشن‌ترین نمایندگان سرمایه در حکومت آمریکا، در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۵۱ در آمریکا به پیش برده شد. وی که آدم‌کشان و نژادپرستانی را برای «مبارزه با کمونیسم» اجیر کرد، گونه‌ای از فاشیسم یا فاشیسم نوع آمریکایی را به راه انداخت. کتاب سوزان، تفتیش اندیشه و سرکوب آزادی‌های شناخته شده در چهارچوب پذیرفته شده بورژوازی، سرکوب جنبش‌های کارگری و پیش‌رو، ایجاد و اجیر شبکه‌های گسترده‌ای از خبرچینان و جاسوسان، روش مک کارتیسم بود. در سال ۱۹۳۸، سنای آمریکا برای مبارزه با فعالیت‌های «ضد آمریکایی» اتشکیلاتی برپا کرد، که در سال ۱۹۴۷ به شکل سازمانی فاشیستی در آمد. در سال ۱۹۴۷، دادگاهی برای محاکمه‌ی فعالین جنبش‌های کارگری، سوسیالیستی، پناهندگان سیاسی از کشتار هیتلر و نازی‌های جان به در برده، بر پا شد و دستگیری‌ها و بازپرسی‌ها آغاز شد تا زیر نام «توطئه‌های» کمونیست‌ها در هالیوود، به سرکوب هر فعالیت آزادی‌خواهانه بپردازند. هنرمندان و اندیش‌مندان ضدفاشیست و نازیسم و گرایش‌مند به جنبش‌های کارگری از اهداف فاشیسم مک کارتیسمی بودند. چارلی چاپلین از نخستین قربانیان این سیاست بود. آرتور میلر، که نویسنده‌ی برجسته‌ی آمریکایی و دبیر انجمن جهانی قلم بود، از دیگر محاکمه‌شوندگان بود. وی پیوسته در نمایش‌نامه‌ها و نوشتارهای خویش، سیاست‌های بازاری- معامله‌گرانه‌ی آمریکایی را مورد سرزنش قرار می‌داد. وی از جمله در «نیویورک تایمز» نوشت: «معیار اخلاقی و ارزش‌ها در این کشور، این است که چقدر بفروشی تا سود بیش‌تری به دست آوری.» آرتور میلر، در دوران مک کارتیسم به اعتراض برخاست و در برابر بازپرسان این کمیسیون حاضر نشد، هم‌کاران دگراندیش خود را آن گونه که فرمان داده شده بود، به نام بنامند. از این رو، به زندان محکوم شد. جان اشتاین بک، نویسنده‌ی مشهور، درباره‌ی او نوشت: «در مواقع بحرانی، شجاعت و اخلاق یک انسان بیش از وطن پرستی آدم‌های بزدل به کشور ما خدمت می‌کند.» آرتور میلر، در سن سی و سه سالگی نمایش‌نامه‌ی «مرگ دست‌فروش» را نوشت، که در سال ۱۹۴۹ برنده‌ی جایزه‌ی «پولیتزر» شد. این نمایش‌نامه، پردازشی بود از به بی‌راهه کشانیده شدن وعده‌های فریبنده‌ی «رویای آمریکایی». آرتور میلر در شصت و یکمین کنگره‌ی انجمن جهانی قلم در پراگ، نهم نوامبر سال ۱۹۹۴، آزاده منشانه متن انگلیسی نامه‌ی سرگشاده‌ی ۱۳۴ نویسنده‌ی ایرانی، «ما نویسنده‌ایم»، را از تریبون کنگره به اطلاع نمایندگان انجمن‌های قلم رسانید و به عنوان دبیر «پن جهانی» از آزادی بیان و نویسندگان در ایران پشتیبانی نمود. (م)

عباس منصوران

علاقه‌مندان به دریافت کتاب «نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰ تا به امروز»، می‌توانند با نشر «آلفابت مکزیم» با آدرس ا. میل مقابل تماس بگیرند: alfabetmaxi@yahoo.se

را سوسیالیستی می‌دانست که به دیدگاه مارکس در کتاب «سرمایه»، به ویژه درباره‌ی ارزش، به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید. به باور پولانی، مارکس بیش از اندازه بر مساله‌ی نظریه ارزش تاکید کرده و اهمیت بیش از اندازه‌ی در کتابش به تولید کالاهاى مادی داده و به مساله‌ی گردش و توزیع کالاها توجه کافی نشان نداده است. پولانی جبرگرایی اقتصادی را به مثابه یک اصل جهان‌شمول رد می‌کرد و مساله‌ی اصلی را قرار دادن اقتصاد در تاریخ انسانی می‌دانست. (م)

۴- جرمی بنتام، Jeremy Bentham، حقوق‌دان معروف انگلیسی و بنیان‌گذار مکتب «اصالت فایده» می‌باشد. «بنتام یک پدیده‌ی خالص انگلیسی است. در هیچ دوره و هیچ کشوری، هیچ کس، حتا در میان فیلسوفان، تا این درجه پیش پا افتاده‌ترین مبتذلات را به چنین سبک خودپسندانه‌ای نباخته است. اصل سودمندی به هیچ وجه کشف بنتام نیست... اگر جسارت من به اندازه‌ی دوستم هاینریش هاینه بود، جناب آقای جرمی را نابعه‌ای در حماقت بورژوازی می‌نامیدم.» (برگرفته از «کاپیتال» مارکس، جلد یک، ترجمه‌ی حسن مرتضوی) به عقیده‌ی مارکس، برابری مطرح شده در اعلامیه حقوق بشر مترادف با «مالکیت و بنتام» است. بنتام مخالف مالکیت طبیعی بود و آن را افسانه می‌خواند. وی مالکیت را آفریده قانون می‌دانست، یعنی مالکیت را برای کسی مقدس می‌شمرد که قانون مشخص کرده بود. بنتام، با کمک‌های دولتی به گرسنگان، که در آن برهه یکی از دردهای مهم سرمایه‌داران بود، موافق بود؛ با این شرط که با پس انداز و کمک‌های داوطلبانه پرداخت شود، اما این کمک‌های نباید از زنده ماندن تا فردای دیگر فراتر رود؛ چرا که تن پروری را رواج می‌دهد! (م)

۵- ممدانی ۱- ۲۲۰: ۱۹۹۶. در مورد استراتژی مرکزکشی دولتی و ایجاد دو طبقه‌ی کارگر - کارگران شهری و کارگران روستایی مهاجر - با حقوق شهروندی و کارگری ناهمانند و جداگانه در چین به گزارش‌های سولینگر (Solinger, ۱۹۹۹) و در مورد آمریکای لاتین به روبرتز (Roberts, ۱۹۹۵) نگاه شود.

۶- Research & Development-R&D راه‌بردی است، که سرمایه‌داران برای ارزیابی یک رشته یا شاخه سرمایه‌گذاری انجام می‌دهند تا سوددهی آن را از پیش بررسی و ارزیابی کنند. از آن جا که هدف سرمایه‌داران دست‌یابی به سود هر چه بیش‌تر است، در صورت کم سوددهی پروژه و نبود تضمین برای سودآفرینی بالا، هرچند که این پروژه و کشف برای انسان و جامعه ضروری و حیاتی باشد، به کنار گذارده می‌شود و مردود می‌ماند. (م)

۷- proletarianization به معنای روند خلع کامل مالکیت از انسان و کالایی نمودن نیروی کار انسان‌هایی می‌باشد، که در مناسبات سرمایه‌داری به جز نیروی کار خویش، کالای دیگری برای فروش ندارند. (م)

۸- روبرت تافت، Robert Taft، سناتور آمریکایی به هم‌دستی فرد هارتلی، Fred A. Hartley, Jr، قانون رابطه‌ی بین کارگر و مدیریت (The Labor-Management Relations Act) که بیش‌تر به نام قانون تافت- هارتلی مشهور است را در سال ۱۹۳۵ برقرار کرد. بنا به این روش، به شیوه‌ای برده‌دارانه کارکرد و قدرت اتحادیه‌های کارگری کم دامنه و ناتوان می‌شد. در غیرانسانی بودن این روش، کافی است اشاره شود، که رئیس جمهور هاری ترومن آن را «قانون بردگی- کارگری» نامید و افزود: «با مهم‌ترین اصول جامعه دمکراتیک ما در تضاد است.» وی در برابر فشار و خشم کارگران، ناچار به رد [وتو] آن گردید. مجلس نمایندگان و سنای آمریکا، اما وتوی ترومن را نپذیرفت و